

باسمه تعالی

خارج اصول حضرت استاد فرحانی (زیدعزه) جلسه ۱۴ ۹۶/۸/۳

موضوع کلی: مسأله ضد موضوع جزئی: امکان امر به ضدین در عرض واحد در کلام امام

بررسی نظریه حضرت امام در امکان امر به ضدین در عرض واحد

خلاصه مباحث گذشته

بحث ما درباره اشتراط قدرت در تکالیف شرعیه بودیم و گفتیم که بیانات آیت الله فاضل در تقریر و توضیح فرمایشات حضرت امام در بعضی از بخش ها مورد قبول ما است. در فرمایش آیت الله فاضل در بحث قدرت نکته درستی وجود دارد مبنی بر اینکه در ادله شرعی تقیید به قدرت وجود ندارد، عقل هم نمی تواند تقییدی به وجود آورد زیرا اگر قدرت شرط شرعی تکلیف شد با شک در قدرت باید اصاله البرائت جاری شود زیرا با شک در شرط، شک در مشروط به وجود می آید بعد اصاله البرائت جاری می شود مثل استطاعت که شرط شرعی وجوب حج است و اگر کسی شک در آن کند باید بعد از فحص اصاله البرائت جاری کند، در قدرت هم اگر کسی شک در قدرت کند باید فحص کند و اگر باز شک بود باید اصاله البرائت جاری کند در صورتی که مشهور در بحث قدرت اصاله الاحتیاط جاری می کنند و لذا یک تهافتی بین دو حرف مشهور وجود دارد زیرا از یک طرف می گویند عقلا قدرت شرط شرعی تکلیف است و از یک طرف عقل بگوید در شک در قدرت، اصاله الاحتیاط باید جاری شود. اصل احتیاط با مبنای کسی درست است که قدرت را در وادی امتثال ببرد و عجز را عذر در وادی امتثال تلقی کند. این کلام درست است زیرا تکلیف را مقید به قدرت نکرده است و تکلیف سر جای خودش باقی است و مکلف باید امتثال کند وقتی شک دارد که قدرت دارد یا ندارد یعنی شک دارد که عجزی به عنوان عذری در مقام امتثال دارد یا ندارد اصاله الاشتغال می گوید الاشتغال الیقینی یستدعی الفراق الیقینی و این فتوا از درونش عدم اشتراط تکلیف به قدرت را می رساند. تا اینجا مطالب، اشکال ما با ایشان سر دو نکته است که یکی را دیروز شروع کردیم و دومی را هم بعد بیان می کنیم. اشکال دیروز این بود که این کلام عقل از باب کاشفیت است یا از باب حاکمیت است؟ ایشان باید این دو را از هم جدا می کردند ولی نکردند. یکی از اختلافات دیگر ما با ایشان این است که این نکته که عقل می گوید چه حاکمیت باشد چه کاشفیت عقل، قاعده و قانون آن چیست؟ آیا قاعده قبح تکلیف است یا قبح خطاب است که دیروز مختصری از آن را بیان کردیم. به نظر ما امام این قاعده را سر قبح خطاب برده اند ولی استاد ما برده است سر قبح تکلیف و بعد می گوید عقل حکم به قبح تکلیف نمی کند.

عدم اشتراط احکام به علم

در جهل سوال این است که آیا احکام مقید به علم هستند که علم مانند قدرت، شرط شرعی تکلیف شود اگر علم شرط شرعی تکلیف شود علم مانند استطاعت می شود. اولین سوال این می شود که در احکام شرعی ما دلیل بر تقیید احکام شرعی به علم داریم؟ جواب این است که ما چنین دلیلی نداریم بلکه در علم اجماع داریم که احکام مشترک بین عالم و جاهل هستند؛ پس نه تنها در ادله شرعی دلیل بر تقیید احکام به علم نداریم بلکه اجماع داریم که احکام مشترک بین عالم و جاهل هستند و امام نیز همین را نکته را فرموده‌اند که احکام مطلق هستند شامل جاهل و عالم می شوند و علاوه بر اینکه دلیلی بر تقیید نداریم، اجماع بر اشتراک هم داریم، خواه اشتراک را اطلاق بنامیم یا چیز دیگر که در بحث جهل و اخفات در اصول فقه خواندیم، بعد هم می خوانیم که این مطلب بستگی دارد به اینکه اطلاق را عدم و ملکه بدانیم یا سلب و ایجاب، در هر صورت اشتراک و عدم تقیید احکام به علم، اجماعی است. اشکالی که در قدرت است در علم هم تکرار می شود که اگر علم شرط شرعی باشد و مثل استطاعت باشد اگر مکلف شک کند که استطاعت دارد یا نه و شک کند علم دارد یا ندارد باید فحص کند و در استطاعت این طور بود که بعد از فحص اگر شک در تکلیف ماند باید اصله البرائت جاری کند ولی در علم این گونه است که اگر نمی داند عالم است یا خیر، وقتی فحص کرد اینجا با استطاعت فرق دارد زیرا وقتی فحص کرد و یقین کرد دیگر نیازی به اصله البرائت ندارد زیرا علم و جهل از حالات خود مکلف هستند وقتی علم ندارد یقین به انتفاء شرط دارد، با یقین به انتفاء شرط مشروط قطعاً منتفی است و دیگر نیازی به اصله البرائت ندارد در صورتی که مشهور در موارد جهل می گویند اصله البرائت باید جاری کرد و این فتوای مشهور به اصله البرائت بعد از فحص با این فتوا که علم را بخواهند از شرائط تکلیف بدانند جور در نمی آید.

اختلاف در تقریر کلام حضرت امام در بحث علم با آیت الله فاضل

اما اختلاف ما با آیت الله فاضل این است که وقتی عقل می گوید علم شرط است آیا عقل حاکم است یا کاشف که این را قرار شد جلسه بعد بحث کنیم و اختلاف دیگر این است که عقل اگر بخواهد چنین مطلبی را بگوید قاعده آن قبح تکلیف جاهل است یا قبح خطاب جاهل است؟ دو مشکل با بیان استادمان در علم و قدرت داریم. ایشان در علم و قدرت اولاً باید فرق عقل حاکم و کاشف را بگویند و ثانیاً وقتی می خواهند نقش عقل را بگویند باید معلوم کنند این عقلی که داریم با آن کار می کنیم قاعده اش چیست؟ آیا با قبح تکلیف جاهل و عاجز کار می کند به حسب کلام کسانی که می خواهند اشتراط را درست کنند یا بحث سر قبح خطاب است. حضرت امام وقتی می خواهد با مشهور کار کند می گوید قانون شما قبح خطاب است و این قبح خطاب اگر درست باشد هم در جهل و هم در عجز جاری است و خلاصه می خواهد به گردن آنها بگذارد.

اول مسأله قبح خطاب را در قدرت بحث می کنیم زیرا واضح تر است. مسأله قبح خطاب را در اصول فقه آشنا شدیم. در اجود التقریرات نیز مفصل با فرمایشات محقق خوئی و محقق نائینی ذیل نظریه محقق کرکی در تصحیح امر برای موسع آشنا شدیم. مسأله این بود که در ذیل ثمره مسأله ضد یک بحثی مطرح است که از زمان شیخ بهائی هم مطرح بوده است و بعد هم صاحب جواهر چنین نظریه‌ای را اختیار کرده است. مسأله این است که به دلیل اینکه عبادت امر می‌خواهد بحث ضد بی ثمره است زیرا در بحث ضد ما می‌خواهیم از امر به شی، نهی از ضد را در آوریم یعنی از صلّ یک لاتاکل در آوریم که این لاتاکل نهی غیری است. اگر ضد عبادی بود مثلاً «ازل النجاسه» اهم بود و یک مهم عبادی داشتیم که در نتیجه از درون «ازل النجاسه» یک «لاتصلّ» در آید و این لاتصل با وجود اینکه نهی غیری است دلالت بر فساد کند آن موقع گفته می‌شود این صلات فاسد است و این ثمره بحث ضد است یعنی بطلان ضد مهم عبادی در شرائطی که واجب اهم فعلی باشد اولاً اگر قائل به نهی از ضد بشویم و ثانیاً بگوییم این نهی فساد می‌آورد بر خلاف نظر محقق نائینی و محقق خوئی و حضرت امام که می‌گویند نهی غیری فساد نمی‌آورد و موافق با مرحوم مظفر و غیر او که می‌گویند حتی نهی غیری هم فساد می‌آورد. شیخ بهائی گفته است این ثمره فایده ندارد زیرا قبل از اینکه به نهی از ضد برسد به دلیل اینکه این ضد عبادت است و عبادت عبادت هم با امر درست می‌شود حال که اهم فعلی است مهم امری ندارد و این مهم به واسطه نبود امر باطل است خواه نهی بیاید یا نیاید و خواه نهی غیری فساد آور باشد یا نباشد. برای حل این اشکال که صحت این ضد عبادی درست شود تقریباً سه راه حل غیر کلام امام، اقامه شده است. یک راه حل این است که گفته شود عبادت عبادت با ملاک درست شود مانند مرحوم آخوند که گفته‌اند برای عبادت عبادت ملاک کافی است. دو راه دیگر مبنایی است یعنی گفته‌اند حتی با قبول این مبنا هم می‌توان برای ضد عبادی امر درست کرد. دو راه حل را محقق کرکی در جامع المقاصد اقامه کرده است؛ یک راه حل، ترتب است و راه دیگری که محقق کرکی اقامه کرده است این راه حل اختصاص دارد به جایی که این ضد عبادی ما موسع باشد. ما در اینجا می‌خواهیم یک نکته‌ای را بگوییم. در اینجا محقق کرکی گفته است که عبادت امر می‌خواهد و این ضد عبادی ما به دلیل اینکه وقتش موسع است امر روی طبیعی رفته و مزاحمت در آن اول با فرد است در حالیکه ما به فرد امر نمی‌کنیم. امر رفته سر طبیعی و آقای مکلف صلات مزاحم با ازاله را به قصد امر به طبیعی انجام می‌دهد و دیگر مشکل شیخ بهایی حل می‌شود که می‌گفت صلات امر می‌خواهد که ما امر را برای او درست کردیم و تنها راه فاسد شدن آن نهی است پس نهی ثمره دارد. شیخ بهائی نمی‌تواند بگوید این نهی اصلاً ثمره ندارد زیرا ما یک ثمره در جایی که ضد عبادی ما موسع است برای آن درست می‌کنیم. این کلام محقق کرکی با قبول مبنای نیاز عبادت عبادت به امر درست است. البته محقق کرکی قبل است شیخ بهائی است و در زمان صفویه شیخ الاسلام بوده است و شیخ الاسلام بعدی پدر زن شیخ بهائی بوده است و بعد شیخ بهائی شیخ الاسلام شده است ولی با حرف محقق کرکی می‌توان جواب شیخ بهائی را داد. راه حل سوم ترتب است که

الان درباره آن داریم بحث می کنیم. مرحوم آخوند ترتب را رد کرده است ولی راه حل اول محقق کرکی را قبول کرده است. محقق نائینی برعکس گفته است من ترتب را قبول دارم ولی راه حل اول محقق کرکی را قبول ندارم زیرا من قدرت را از خطاب در می آورم و این همین بحثی است که الان می خواهیم درباره آن بحث کنیم. حضرت امام خیلی قشنگ بر سر همین نکته ایستاده است و گفته مناط اینها قبح خطاب است. محقق نائینی می گوید من حرف محقق کرکی را قبول ندارم زیرا کلام محقق کرکی در فضایی درست است که قدرت از یک حکم مستقل عقل به نام قبح تکلیف عاجز در آید و این حرف محقق کرکی در این فضا درست است زیرا اگر قدرت از یک حکم مستقل عقلی به نام قبح تکلیف عاجز در آید حرف محقق کرکی درست است زیرا تکلیف رفته روی طبیعی صلوات، وقت هم موسع است و مناط فعلیت تکلیف هم قدرتی است که عقل می گوید تو باید امتثال داشته باشی زیرا قبح تکلیف عاجز لازم می آید حالا که در موسع تو می توانی یک فرد را انجام بدهی و همین یک فرد برای انجام کافی است زیرا قدرت داری و مزاحمت در کل وقت نیست بلکه در بعض وقت است و تو قدرت بر انجام یک فرد هم داشته باشی عقل می گوید این دیگر قبح تکلیف عاجز نیست و مولی تو را مکلف به صلوات در زمان وسعت وقت می کند هیچ اشکالی هم ندارد. چند فرد اول صلوات مزاحم با ازاله است ولی صلوات چند فرد دیگر دارد که مزاحم نیست و لذا تکلیف درست است پس با حد وسط قبح تکلیف عاجز کلام محقق درست است. ما می خواهیم بگوییم که حرف های آیت الله فاضل هنوز در فضای محقق کرکی است که با قبح تکلیف عاجز کار می کند. محقق نائینی هم می گوید من با قبح تکلیف عاجز مشکلی ندارم ولی من می خواهم یک قدرت دیگری تحویل بدهم که این قدرت از خود خطاب می آید. متأسفانه در تقریر محقق خوئی هم در اجود و هم در تقریرات خارج اصول، دائماً تعبیر از قدرتی دارد که از نفس تکلیف می آید. در اجود التقریرات فرموده است «و اما إذا لم یکن متعلق الطلب مقیداً بالقدرة فی مرتبة سابقه علی تعلق الطلب به بل کان اعتبار القدرة فیہ لتعلق الطلب به سواء کان التقييد ناشئاً من حکم العقل بقبح خطاب العاجز أو من اقتضاء نفس تعلق الطلب به»^۱ محقق خوئی گفته این قدرت از خود طلب و تکلیف می آید. لکن تلمیذ دیگر محقق نائینی، مرحوم مظفر اینجا دقیق تر تقریر کرده است. مرحوم مظفر با وجود اینکه در مقام تفصیل نبوده است ولی دقیق تر تعبیر کرده است فرموده «بیان ذلك: أن الأمر إنما هو لجعل الداعی فی نفس المكلف، و هذا المعنى بنفسه يقتضى كون متعلقه مقدوراً، لاستحالة جعل الداعی إلى ما هو ممتنع، فيعلم من هذا أن القدرة مأخوذة فی متعلق الأمر و يفهم ذلك من نفس الخطاب، بمعنى أن الخطاب لما كان يقتضى القدرة علی متعلقه، فتكون سعة دائرة المتعلق علی قدر سعة دائرة القدرة علیه لا تزيد و لا تنقص» و علی هذا این حرف را از خطاب می آورد و تعبیر خطاب در تقریرات محقق خوئی، نه در محاضرات و نه در اجود نیست. در موقع تقریر محقق نائینی می گوید ما یک

^۱. أجود التقریرات؛ ج ۱؛ ص ۲۶۷.

قدرتی داریم که از عقل می آید و یک قدرت که از نفس تکلیف و طلب می آید. مرحوم مظفر دقیق تر می فرماید: «نعم، لو كان اعتبار القدرة بملاك قبح تكليف العاجز فهي شرط عقلي لا يوجب تقييد متعلق الخطاب»^۲ یعنی محقق نائینی می خواهد بگوید دو جور قدرت داریم یک قدرتی که از حکم عقل می آید که قبح تکلیف عاجز است و اگر این قدرت مبنا باشد تحلیل محقق کرکی کاملاً درست است و متعلق تکلیف مطلق است و سعه دارد قبح تکلیف عاجز هم متوجه ما نمی شود و تکلیف فعلی است و انطباق قهری است. اما اگر قدرت را از خطاب بیاورید یا تنزلاً از نفس طلب و تکلیف بگیریید این قدرت متعلق تکلیف را مضیق می کند.

اما چطور قدرت را از تکلیف بگیریم؟ محقق نائینی می گوید این خطاب می خواهد نسبت مخاطب خود باعثیت داشته باشد و می خواهد جعل داعی در نفس مکلف برای امتثال کند وقتی مولی بعث می کند و زجر می دهد می خواهد باعثیت و زاجریت در مخاطب خود ایجاد کند یعنی وقتی بعث کرد بعث می کند که مکلف منبعث شود یا زجر می کند که منزجر شود پس این تکلیف «انما هو لجعل الداعی فی نفس المكلف» و لذا خود این معنا اقتضا می کند که متعلق مقدر باشد. اگر مکلف نمی تواند متعلق را انجام بدهد این جعل داعی لغو است و این دستور درست نیست. محقق نائینی می گوید این قدرت، قدرت نشأت گرفته از درون خطاب است. بر خلاف قانون قبح تکلیف عاجز که کاری به خطاب ندارد و یک حکم مستقل عقل است که مقید متعلق خطاب نیست، لذا محقق نائینی می فرماید: اگر با قدرت عقلی محض کار کنید کلام محقق کرکی درست است و این هم از کلمات مرحوم مظفر به دست می آید ولی اگر با قدرتی کار کنید که از خطاب - به تعبیر دقیق مرحوم مظفر - بدست می آید «بمعنی أن الخطاب لما كان يقتضی القدرة علی متعلقه، فتكون سعة دائرة المتعلق علی قدر سعة دائرة القدرة علیه لا تزيد و لا تنقص، أي تدور سعته و ضيقه مدار سعة القدرة و ضيقها»^۳ آن موقع «صل» دارد جعل داعی در نفس شما به سمت صلات مقدر می کند، کدام مقدر؟ صلاتی که الان منهی است تو قدرت شرعی بر انجام آن نداری ولی ممتنع شرعی مثل ممتنع عقلی است و لذا عقل می گوید تو قدرت بر آن نداری لذا ما به این قسم قدرت هم قدرت عقلی می گوییم. الممتنع شرعی کالممتنع عقلی» و این صلات الان مزاحم با ازاله است و الان مقدر تو نیست و عقل می گوید این صلاتی که مقدر تو نیست مامور به تو نیست و امر در نفس تو به سمت چنین صلاتی جعل داعی نمی کند پس نگو صلات اطلاق دارد و هم مزاحم و هم غیر مزاحم را می گیرد. محقق نائینی می گوید اگر این طوری شود تحلیل محقق کرکی خراب می شود تمام تحلیل محقق کرکی سوار بر این بود که متعلق اطلاق دارد و با اطلاق این فرد مزاحم را می گیرد و مکلف امر سوار شده بر طبیعت را در موقع انجام این فرد قصد می کند و امر محرک

^۲ . أصول الفقه (طبع انتشارات اسلامی) ؛ ج ۲ ؛ ص ۳۷۰.

^۳ . أصول الفقه (طبع انتشارات اسلامی) ؛ ج ۲ ؛ ص ۳۷۰.

او نحو ماموربه می‌شود و انطباق ماموربه بر این فرد قهری است. محقق نائینی می‌گوید انطباق قهری نیست زیرا وقتی قهری است که قدرت با حکم مستقل عقل بیاید ولی اگر قدرت را عقل از خطاب بیرون آورد و گفت این خطاب نمی‌تواند مکلف را نحو این مصداق تحریک کند، دیگر محقق کرکی نمی‌تواند بگوید انطباق قهری است. محقق نائینی خیلی قشنگ در اینجا بین قدرت عقلی به معنای قانون قبح تکلیف عاجز و قانون قبح خطاب عاجز فرق می‌گذارد.

حرف ما به استادمان آیت الله فاضل این است که شما در زمان نقل فرمایش آقایان باید مانند حضرت امام دقیق بیان کنید که می‌گوید مناط مسأله خطاب است.

محقق نائینی در آنجا سوال دیگری از خودش می‌کند. سوال می‌کند این قدرتی که شما درست کردید که متعلق را محدود می‌کند این قدرت مثل استطاعت می‌شود؟ بعد جواب می‌دهد خیر، زیرا ما در واقع یک قدرت شرعی داریم مثل استطاعت یا وسع که قبلاً گفتیم لایکلف الله نفساً الا وسعها قدرت عرفی است اگر قدرت شرعی و عرفی مثل استطاعت و وسع مطرح بود که وسع برای همه است و استطاعت در خصوص حج است که این قدرت داخل در مناط هست یعنی همین طوری که آیه می‌گوید «من استطاع الیه سبیلاً» یعنی «المستطیع یجب علیه الحج» که حج متعلق است و یجب تکلیف است. محقق نائینی می‌گوید آن قدرتی شرعی است که در رتبه موضوع باشد و آن مقید ملاک است ولی قدرتی که در رتبه موضوع نیست و بیرون از رتبه موضوع است خواه با قانون محض عقلی درست شود خواه با خطاب درست شود این متاخر است. اگر با قانون عقلی باشد حج را تقیّد نمی‌دهد که ما گفتیم کلام محقق کرکی درست است ولی اگر از خطاب بیاید متعلق را محدود می‌کند ولی در رتبه موضوع نمی‌رود زیرا خطاب برای جعل داعی است و مکلف را نمی‌شود با چیزی که عاجز است تحریک کرد. لذا محقق خوئی خیلی خوب تقریر فرموده است و مرحوم مظفر هم با وجود اینکه در مقام تفصیل نبود می‌گوید قدرت دو جور است یا از قبیل قانون عقلی محض است یا از خطاب بدست می‌آید نگوئید که شرعی است زیرا شرعی از نظر اینها قانون دارد.

توضیح ذلک: ایشان می‌گویند معنای مستطیع این است که کسی که استطاعت دارد حج برای او مناط دارد و شرائط شرعی دخل در مناط دارند و اگر کسی مستطیع نبود معلوم نیست حج برای او ملاک و مناط داشته باشد البته ما درباره حج عموماً داریم ولی قانون این طور است. لذا مستطیع دخل در مناط دارد و تا نیاید حکم واجد ملاک و مناط نیست. اما اگر یک چیزی بعد از رتبه موضوع، با حکم عقل به قبح تکلیف عاجز یا با حکم عقل از دورن خود خطاب متولد شود دیگر ربطی به مناط ندارد. تعبیر قشنگی دارد می‌گوید «إذا كان متعلق الطلب مقيداً بالقدرة كما في آيتي الحج والوضوء

فالتقييد يكشف عن دخل القدرة في الملاك واقعا^۴ دليل اگر دليل شرعی باشد دخالت در مناط دارد «و اما إذا لم يكن متعلق الطلب مقيداً بالقدرة في مرتبة سابقة على تعلق الطلب به» اگر این قدرت در رتبه موضوع نبود و در رتبه سابق نبود «بل كان اعتبار القدرة فيه لتعلق الطلب به سواء كان التقييد ناشئاً من حكم العقل بقبح خطاب العاجز أو من اقتضاء نفس تعلق الطلب به ذلك» چه قدرت از آن قانون بیاید چه از خود خطاب و طلب آید این «فمعروض الطلب في مرتبة سابقة على عروضة»^۵ این مطلق است این قدرت نه قدرت شماره دو و نه قدرت شماره سه و نه قدرتی که از خود خطاب و تکلیف آید و نه قدرتی که از حکم عقل بیاید ربطی به مناط و ملاک ندارد. محقق نائینی این طوری دسته بندی می کند.

بعد می گوید حالا که ما این مطلب را داریم یک قدرت شرعی داریم که از دليل شرعی بدست می آید و در رتبه سابق اثر می کند و ملاک و مناط را درست می کند و یک قدرتی داریم که از حکم عقل به قبح تکلیف عاجز می آید و یک قدرتی داریم که از خود خطاب یا از خود تکلیف و طلب می آید ما با آن دليل شرعی کار نداریم و باید برویم سراغ عقل که ما کدام قدرت را مبنا قرار دهیم ایشان می گوید قدرتی که از خطاب می آید مبنا است زیرا این قدرتی است که از دورن خطاب می آید این مثل تقیید متصلی است که از دورن خطاب می آید و ربطی ندارد به یک چیزی متاخری که عقل مستقلاً بگوید و ما باید با اولی کار کنیم.

شماره یک می شود دليل که از دليل شرعی بدست می آید این دخل در ملاک دارد مثل استطاعت یا قدرتی که در آیه وضو و تیمم بدست می آید از «فان لم تجدوا» یک قدرتی که دخیل در ملاک است بیرون می آورد.

شماره دو قدرتی است که از خود خطاب بدست می آید خود تکلیف برای ایجاد جعل داعی در نفس مکلف است. قدرت شماره سه ناشی از حکم مستقل عقل است. شماره دو و شماره سه با عقل است شماره سه عقلی محض است شماره دو عقلی از خطاب است.

شماره یک شرعی است و هیچ کاری با آن نداریم.

محقق نائینی می گوید بین دو و سه، دو مقدم است زیرا وقتی خود خطاب یک چیزی به دست ما می دهد آن مقدم است اگر شماره دو مقدم است چرا محقق کرکی سراغ شماره سه می رود؟ شما با دو کار کنید و متعلق را مقید کن وقتی متعلق را مقید کردی دیگر نمی توانی بگویی انطباق وجود دارد و انطباق قهری است.

۴. أجدد التقريرات؛ ج ۱؛ ص ۲۶۶.

۵. أجدد التقريرات؛ ج ۱؛ ص ۲۶۷.

عبارات محقق نائینی را در اجود و محاضرات ببینید و عبارات مرحوم مظفر را هم نگاه کنید. امام می گوید مناط اینها رفته سراغ قبح خطاب عاجز نه قبح تکلیف عاجز و تعجب ما از آیت الله فاضل این است که چطور رفته سراغ قبح تکلیف عاجز، احتمال دارد منشأ فرمایش ایشان ضعف عبارت محقق خوئی است زیرا در عبارت محقق خوئی تصریح به خطاب نشده است بلکه گفته اقتضاء نفس تکلیف. ولی امام رضوان الله تعالی علیه در تهذیب می گوید قانون اینها قبح خطاب عاجز است و اینجا کلی بحث دارد که آیا قبح خطاب عاجز در مورد جاهل چطور می شود؟ و در خطاب در شخصی درست است. و اشکالات محقق نائینی را در خطاب قانونی راحت جواب می دهیم.

بعد می خواهیم ببینیم که عقل با قبح خطاب کار می کند یا قبح تکلیف و ممکن است بگوییم که هر دو غلط است و عقل قبح عقاب را قائل است و ما با استاد خود موافقیم که قانون عقلی، قبح عقاب است و لذا عجز می شود عذر در وادی امثال همان طور که امام می فرماید.